

دکتر محمدرضا یوسفی* رقیه ابراهیمی شهر آباد**

چکیده

تضاد یکی از پیوندهای معنایی میان کلمات و یکی از مؤلفه‌های مهم زبان است که در بعد واژگانی در حوزه مطالعات دستور زبان قرار می‌گیرد و در بعد معنایی از مقولات بلاغی به حساب می‌آید. اهل زبان به طور ناخودآگاه از این مؤلفه در سخن خویش استفاده می‌کنند و چون از ابتدا با آن مأنوس و آشنا هستند هنگام به کاربردنش با مشکلی روبه‌رو نمی‌شوند؛ ولی غیر فارسی‌زبانان در بسیاری از موارد هنگام یافتن متضاد کلمه‌ای دچار مشکل می‌شوند؛ زیرا ساختار تضاد در زبان فارسی کاملاً قیاسی نیست و در بسیاری از موارد سماعی است. در برخی ساختارهای قیاسی نیز کاربر، علاوه بر نحوه ساخت، باید به معنای آن نیز توجه نماید؛ زیرا تضاد به دو کلمه‌ای اطلاق می‌شود که در تمام ویژگی‌ها غیر از یک مشخصه، یکسان باشند. کلمات متضاد اعم از کلمات منفی است و رابطه هم نشینی مهمترین عامل در تشخیص متضادهاست، چون هنگام کاربرد تضاد باید به تمام ویژگی‌های همسان و غیر همسان آن دو کلمه توجه داشته باشد. در زبان فارسی تضاد دو ساختار عمده دارد: متضادهای قیاسی یا مشتق که از ترکیب پیشوندهای مختلف با اسم، صفت، بن فعل و... ساخته می‌شوند؛ زیرا در زبان فارسی پسوند یا میانوند متضادساز وجود ندارد. دوم متضادهای سماعی یا مرکب که گاه با توجه به تکیه اصلی بر روی معنی کلمه یک جزء آن ثابت و یک جزء دیگر تغییر می‌کند و گاه نیز هر دو جزء متغیر است. گاهی نیز ترکیب‌های متضاد با واو عطف یا بدون آن ساخته می‌شود که اگر این گونه متضادهای مرکب یک مفهوم واحد را به ذهن برساند، در مقوله پارادوکس یا متناقض‌نمایی نیز که در حوزه بلاغت است، قرار گیرد. در کتاب‌های دستور کمتر به مقوله تضاد پرداخته شده است. دستور پژوهان نوعاً به تضاد نپرداخته‌اند یا اشاره‌وار از آن گذشته‌اند. در یک بررسی میدانی که بر روی نزدیک به شصت کتاب دستور انجام گرفت؛ از مجموع بیش از ۲۰ هزار صفحه حجم این کتاب‌ها کمتر از هفت صفحه مطلب درباره تضاد یافت شد.

واژه های کلیدی

تضاد، طباق، متضاد سماعی، متضاد قیاسی، ساخت، دستور، بلاغت، زبان.

مقدمه

افراد برای برقراری ارتباط با یکدیگر بناچار از واژگان زبان مدد می گیرند و با به کارگیری آنها منظور و اهداف خود را برای یکدیگر بیان می کنند. هر چه دایره واژگانی آنها قوی تر و کامل تر باشد، برقراری ارتباط نیز آسان تر و پرسودتر خواهد بود. برخی معتقدند حتی وقتی ارتباطی برقرار نمی شود و فرد بتنهایی در گوشه ای نشسته و فکر می کند، باز هم از واژگان زبان مدد می گیرد. او نیز اگر واژگان بیشتری در ذهن داشته باشد، راحت تر و سریع تر فکر می کند و افکارش ثمربخش تر خواهد بود. با توجه به شمار بسیار زیاد واژه های هر زبان و در عین حال "امکان گزینش و به کارگیری آسان و سریع آنها در گفتار" نمی توان تصور کرد، واژه ها بدون نظم در ذهن سخنگویان انباشته شده باشد. معمولاً سخنگویان در هر موقعیت واژه های مورد نیاز خود را باسانی و سرعت بر می گزینند و در گفتار به کار می برند. همچنین به هنگام شنیدن، آنها را براحتی باز می شناسند. به همین سبب به نظر می رسد، واژگان با نظم خاصی در ذهن سخنگویان جایگزین شده باشد. در غیر این صورت به کارگیری آسان و سریع آنها در گفتار ممکن نیست.

واژه های نظام یافته را همانند دیگر واژه های فراوان و سازمان یافته درون ذهن باسانی می توان به یاد آورد و به کار گرفت. بعلاوه نظام یافته بودن واژگان مانند دیگر داده های شناختی ذخیره شده در ذهن، موجب می شود، حافظه انسان انعطاف پذیر و گسترش پذیر شود. به بیان بهتر به سخنگویان امکان می دهد در هنگام گفتار در جمله های مورد نظر خود واژه ها را با واژه های دیگر براحتی پیوند داده یا جایگزین کنند یا آنها را با مفاهیم خاصی به کار برند و هنگام ضرورت واژه های جدیدی به این واژگان بیفزایند (مشکوة الدینی، ۱۳۸۶: ۲۸).

یکی از پیوندهای میان واژه ای "تضاد معنایی" بین آنهاست که می تواند ربط کلمات را مشخص کند. ربطی که در تضاد جلوه گر می شود و کلمات را مقابل هم قرار می دهد. این تقابل که عمدتاً در معنای آنها خود را نشان می دهد، بیانگر نوعی پیوند میان واژه ها است. دریافت واژگان متضاد برای کسانی که اهل یک زبان هستند، بسیار ساده تر است، نسبت به کسانی که اهل زبان نیستند و در صدد آموزش زبانی بیگانه برآمده اند؛ زیرا در هر زبانی کلمات متضاد، ساختمانی ویژه دارد که طبق اصول و قواعد آن زبان ساخته می شود. در زبان فارسی با توجه به آنکه ساختمان این کلمات هم سماعی است و هم قیاسی، یافتن متضاد برای کلمات قدری مشکل تر می نماید. لذا هر چه دایره واژگانی زبان آموز بیشتر و قوی تر باشد، یافتن واژگان متضاد برای او راحت تر و سریع تر خواهد بود. این امر حتی در مورد خود اهل زبان نیز صادق است؛ زیرا هر چه دایره واژگانی خویش را قوی تر نمایند، راحت تر و سریع تر می توانند انواع پیوندهای میان واژه ای از جمله تضاد را دریابند و به کار برند.

طرح مسأله

آیا ساخت واژگان متضاد از قانون و نظام خاصی پیروی می کند؟ یا آنکه زبان آموز به مرور زمان باید آن را بیاموزد و برای او حالت سماعی دارد؟

ساختار کلمات متضاد هم "سماعی" است و هم "قیاسی". بدین معنا که برخی از واژگان از نظر معنایی با هم تضاد دارند و از قانون و دستور خاصی پیروی نمی‌کنند. چون اهل زبان آنها را در معانی متضاد و مقابل هم به کار برده‌اند، ما نیز آنها را مقابل هم به کار می‌بریم. مثل شب \neq روز، روشن \neq تاریک، بزرگ \neq کوچک. برخی دیگر نیز نظام‌مند هستند. مثلاً با قرار گرفتن پیشوندهای منفی ساز می‌توان واژگان متضاد ساخت مثل: باوفا \neq بی‌وفا، بی‌شعور \neq باشعور. نخست لازم است به این نکته اشاره شود که در نظام زبان کدام دسته از کلمات به عنوان واژگان متضاد به حساب می‌آیند؟

۱- منظور از کلمات متضاد چیست؟

هر زبان مجموعه‌ای از کلمات (تکواژها^۱ و واژه‌ها^۲) است. هر تکواژ دارای مجموعه‌ای از ویژگی‌های معنایی است که برای توصیف و شرح معنای آن تکواژ به کار می‌رود. مثلاً از طریق رابطه معنایی "ترادف" می‌توان واژه‌های هم معنا را جدا کرد و گفت: "پدر" و "بابا" در یک معنی هستند و یا از طریق رابطه تضاد گفت "روز" و "شب" ضد هستند. برای توجیه اصطلاحات معنایی "تضاد" می‌توان از این مشخصه استفاده کرد:

متضاد به دو واژه‌ای گفته می‌شود که کلیه مشخصه‌های آنها به جز یک مشخصه یکسان باشد یا فقط در یک مشخصه اختلاف داشته باشد (فالک، ۱۳۷۷: ۳۵۵).

این مشخصه استثنایی باید بتواند یک پدیده را به دو وضعیت متمایز تقسیم کند. طبق این تعریف می‌توان گفت "پیر" و "جوان" متضاد هستند؛ زیرا هر دو حاکی از سن افراد هستند و فقط در مقدار سن یکسانی ندارند. در این راستا واژه‌های "مرد" و "دختر" نمی‌توانند ضد باشند، زیرا تفاوت آنها در بیش از یک مشخصه است.

واژه‌های متضاد حتماً باید در تمام ویژگی‌ها مثل هم باشند، به جز یک ویژگی اصلی و هر دو کلمه در یک مقوله و گروه قرار گیرند و ویژگی‌های مشابه به هم داشته باشند. مثلاً هیچ گاه نمی‌توان گفت: "آسمان" ضد "خاک" است؛ زیرا تفاوت آسمان و خاک در بیشتر از یک مورد است و این دو کلمه در یک مقوله قرار نمی‌گیرند.

برخی نیز رابطه تضاد بین کلمات را این گونه معنی کرده‌اند: «دو کلمه را گویند که در "صورت" مختلف و در "معنی" ضد یکدیگر باشند: مثل خوبی و بدی» (قریب، ۱۳۵۰: ۶۳). در این تعریف بر این امر تأکید شده است که دو کلمه متضاد حتماً باید در "صورت" و "ظاهر" مختلف باشند تا معنی ضدیت را برسانند. البته خلاف این امر نیز دیده شده است که کلمات حتی در ظاهر کاملاً شبیه هم هستند؛ اما معنای ضدیت خویش را حفظ کرده‌اند که از آن تحت عنوان "اضداد" یاد می‌شود (روایی، ۱۳۶۵: ۱۹). مثل واژه "فراز" که هم به معنی "باز" است و هم "بسته". در لغت نامه "دهخدا" ذیل این کلمه چنین آمده است: «فراز آمدن، فراز شدن، فراز کردن، فراز گردیدن، فراز گشتن، در این معنی از اضداد است و به معنی بسته نیز می‌آید» (دهخدا ذیل کلمه). و نیز کلمات "خواجه" در زبان فارسی و "مولی" در زبان عربی که هم به معنی "سرور" و "آقا" است و هم "عبد" و "غلام".

باید اذعان کرد، براحتی نمی‌توان واژه‌هایی را یافت که از نظر ویژگی‌های معنایی کاملاً با هم مطابقت داشته باشند. این امر مخصوصاً برای کسانی که در صدد آموزش زبان فارسی هستند و خود اهل این زبان نیستند، مشکل‌تر می‌نماید. مثلاً تعداد واژه‌های متضادی که کاملاً از نظر معنایی با هم یکسان باشند، مگر در یک مورد، بسیار کم است. به همین خاطر است که یافتن واژه‌های متضاد گاهی با دردسر و اختلاف نظر روبه‌رو می‌شود. این امر نه تنها در واژه‌های متضاد؛

بلکه در یافتن واژه‌های مترادف نیز صدق می‌کند. زیرا هم معنایی کامل بسیار نادر است. حتی واژه‌هایی که معانی آن‌ها بسیار نزدیک به هم است، در جنبه‌های ظریفی که عموماً منشأ کاربرد شناختی دارند، با هم متفاوتند. مثلاً اگر چه معانی گروه واژه‌هایی چون: "زیاد، فراوان، بسیار" یکی است؛ اما هر کدام از آنها در بردارنده معنایی است که دیگر واژگان از آن بی‌بهره‌اند یعنی در همین گروه ترادفی بار معنایی "بسیار" بیشتر از "زیاد" و "فراوان" است. با مطالعه در محتوا و مشخصه‌های واژه‌ها معلوم می‌شود، دو واژه هیچ‌گاه به طور دقیق هم معنا نیستند، زیرا ممکن است، بار محتوایی و معنایی آن‌ها به مقدار کمی با هم تفاوت داشته باشند. "برخی معتقدند در هیچ زبانی کلمات مترادف وجود ندارد، زیرا اگر دو کلمه به ظاهر هم ردیف و یا نزدیک به هم باشند، از جهت مورد استعمال در عبارات فصیح و بلیغ با هم مترادف نخواهد بود" (احمدی، بی تا: ۵۳).

امکانات زبانی اجازه نمی‌دهد، دو واژه معنای واحدی را به طور کامل داشته باشند. فقط گاهی، واژه‌ها در برخی هم‌نشینی‌ها روی زنجیره گفتار می‌توانند معنای واحدی بیابند. واژه‌های هم‌معنا تنها به طور ناقص می‌توانند در برخی بافت‌های ویژه با یکدیگر هم‌معنا شوند. تفاوت‌های موجود میان واژه‌های هم‌معنا برخاسته است، از کاربردهای لهجه‌ای سبکی (ادبی، غیرادبی و غیره) گونه‌ای (گفتاری، نوشتاری، رسمی، غیر رسمی) در زمانی (غیر هم زمانی) بافتی (از نظر هم‌نشینی با واژه‌های دیگر دارای توزیع جداگانه باشند) و بار عاطفی به سبب چنین مسایلی معنی‌شناسان معتقدند هم‌معنایی مطلق میان واژه‌ها نیست» (مدرسی، ۱۳۸۷: ۶۷).

"شاملو" در کتاب "نام و نشانه‌ها" شرط جدیدی برای کلمات متضاد می‌آورد. او معتقد است: «شرط متضاد بودن دو کلمه آن است که هر دو از یک زبان باشند. مثلاً "بیاض" و "سیاه" را متضاد به حساب نیاورده یا "حیات" و "مرگ" را، اگر چه در معنی متفاوتند» (شاملو، ۱۳۸۵: ۱۰۸). علی سلطانی در بحث تعریف تضاد، می‌گوید: «دو یا چند کلمه نسبت به هم در صورتی متضاد هستند که معانی ضد هم داشته باشند» (سلطانی، ۱۳۵۴: ۸۰). او در بین چند کلمه نیز چنین رابطه‌ای را برقرار می‌داند.

۲- آیا مطابقه (تطابق) با تضاد یکی است؟

"مطابقه" در لغت به معنی برابر کردن و دو چیز را در مقابل یکدیگر انداختن است و در اصطلاح بدیع آن است که دو کلمه را که در معنی متضاد یکدیگرند در سخن بیاورند. مانند کلمات "شکر" و "شکایت" در بیت زیر:

چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است چو بر صحیفه هستی رقم نخواهد ماند

(حافظ، ۱۳۷۶: ۱۴۸)

در این بیت علاوه بر "شکر" و "شکایت"، "نیک" و "بد" نیز با هم متضاد هستند. کلمه‌ها دارای تضادهای مختلفی هستند و بستگی دارد که در چه جمله‌ای و در کنار چه کلماتی به کار روند. به عبارت بهتر در زنجیره گفتار چه رابطه هم‌نشینی با کلمات دیگر برقرار نمایند. در بیت زیر "شکر" با "کفر" متضاد است زیرا در این بیت معنی ضدیت با آن برقرار کرده است:

شُکرِ نعمت، نعمت افزون کند کُفرِ نعمت از کفایت بیرون کند

(انوشه، ۱۳۸۱: ۱۲۵)

بعضی از علمای بدیع "مطابقه" و "تضاد" را قسمتی جداگانه از صنایع بدیع نشمرده و آن را داخل مراعات نظیر و تناسب قرار داده‌اند. به این ملاحظه ممکن است، اشیاء متضاد را نیز از نظر ادبی داخل امور متناسب قرار بدهیم؛ زیرا ممکن است از شنیدن چیزی ضد آن نیز به ذهن خطور کند. بدین سبب است که می‌گویند اشیاء به ضد خود شناخته می‌شوند "و بضدها تتبین الاشیاء". هم به همین جهت است که تضاد را هم از نوع تناسب و ملازمت، در فلسفه یکی از اسباب تداعی معانی و انتقال افکار شمرده‌اند (همایی، ۱۳۷۶: ۲۷۴).

مثل این جمله سعدی: "گدای نیک انجام به از پادشاه بدفرجام" ← نیک ≠ بد. گدا ≠ پادشاه

و این بیت سنایی:

چه باید نازش و نالش بر اقبالی و ادباری که تا بر هم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی

اقبال ≠ ادبار

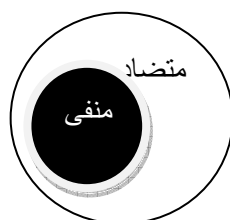
نازش ≠ نالش

بحث "مطابقه" در بدیع و "تضاد" در دستور اگر چه در اصل یکی است و هر دو به رابطه تضاد بین واژگان برمی‌گردد، اما گاهی در "مطابقه" تضادهایی برقرار می‌شود که تشخیص آن با کمی مشکل رو به رو می‌شود؛ زیرا بحث دستور، کاربردی‌تر است و اهل زبان با آن بیشتر سرو کار دارند. پس از نظر آنان واژگانی متضادند که در دستور زبان یا در دایره واژگانی‌شان به کار رفته باشند. مثلاً در بحث طباق اهل بدیع چهار عنصر: "آب"، "باد"، "خاک"، "آتش" را ضد هم می‌دانند و در صورت کاربرد آن در سخنی معتقد به آرایه طباق هستند؛ ولی در دستور زبان و بین اهل زبان "باد" به عنوان تضاد "خاک" یا "آتش" کاربرد ندارد.

پس این سؤال را که "آیا مطابقه و تضاد یکی است؟" می‌توان این‌گونه پاسخ داد: تمام کلماتی که از نظر دستور زبان با هم رابطه تضاد دارند، می‌توانند در صورت کاربرد در جمله‌ای با هم رابطه طباق نیز برقرار سازند؛ اما تمام آنچه بدیع‌نویسان به عنوان طباق در نظر می‌گیرند، اهل زبان آن را به عنوان تضاد در نظر نمی‌گیرند. همچنین در طباق باید دو کلمه ضد هم حتماً در کنار هم قرار گیرند؛ ولی در بحث دستور باید ضدی برای آن در خارج از جمله بیابیم.

۳- آیا کلمات متضاد با کلمات منفی یکی هستند؟

آنچه مسلم است، این است که کلمات متضاد با کلمات منفی یکی نیست. برخی از دستورنویسان از جمله فرشیدورد معتقدند، رابطه ضدیت اعم از نفی است و در بسیاری از مواقع کلمات منفی نیز رابطه ضدیت معنایی با هم دارند، حتی اگر بتوان غیر از واژه منفی آن، ضد دیگری برایش پیدا کرد، فقط در معنا این رابطه را دارند و از نظر ساختار ظاهر، از الگوی خاصی پیروی نمی‌کنند (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۹۰). مثل: "رفتن" که متضاد آن، هم "آمدن" است هم "نرفتن". طبق نظر او اگر کلمه‌ای را منفی کنیم باز هم متضاد آن را گفته‌ایم؛ یعنی رابطه تضاد نسبت به کلمات منفی رابطه عموم و خصوص مطلق است.



حروف منفی ساز متفاوت است و البته تعداد آن ها بسیار کم. از جمله حروف منفی ساز می توان (نا، ن بی و...) را نام برد که متعاقباً به آن اشاره خواهد شد. ذکر این نکته ضروری است که اکثر دستورنویسان و زبان شناسان در این باره که آیا کلمات متضاد و منفی یکی هستند یا نه سخنی نگفته اند.

۴- رابطه هم نشینی، مهم ترین عامل در تشخیص واژه های متضاد

یکی از نظریات سوسور که تقریباً در همه مکتب های ساخت گرایی اساس کار قرار گرفت، شناسایی یا تقطیع عناصر سازنده یک جمله (یا هر قطعه زبانی) بر مبنای دو نوع رابطه بود که رابطه جانشین و رابطه هم نشین خوانده شده است. رابطه هم نشین نشان می دهد، عناصری که روی زنجیره گفتار کنار هم قرار می گیرند با یکدیگر چه رابطه ای دارند. در حالی که رابطه جانشین نشان می دهد عنصری که بالفعل در یک نقطه از زنجیره گفتار ظاهر شد با عناصر بالقوه ای که می توانستند در آن جایگاه قرار گیرند چه رابطه ای دارد» (باطنی، ۱۳۸۵: ۸۱).

منظور از رابطه هم نشینی آن است که کلمات وقتی در جمله کنار هم قرار می گیرند، با هر یک از اجزای دیگر جمله رابطه ای معنایی برقرار می کنند. در نتیجه این رابطه هر کدام از کلمات معنی خاصی می دهند. به گونه ای که امکان دارد اگر همان کلمه در جمله دیگری در کنار واژه های جدید دیگری به کار رود، معنی تازه ای بدهد که با معنی جمله قبل کاملاً متفاوت باشد. مثل واژه "تند" در جمله های زیر: آیا می توان در تمام جمله ها یک معنی از این واژه فهمید و آیا می توان برای تمام آن ها یک متضاد ثابت در نظر گرفت؟

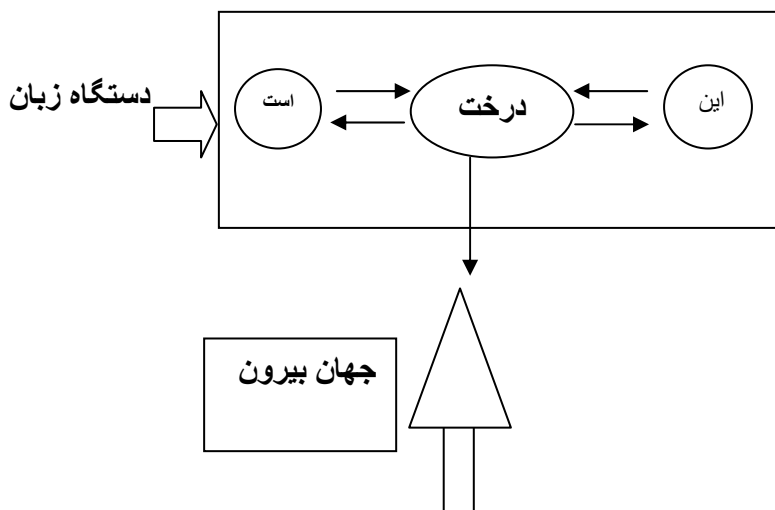
۱- علی تند می رود.

۲- رنگ لباس فاطمه سبز تند بود.

۳- غذای امروز بسیار تند بود.

در جمله اول "تند" به معنی "سریع" است. در جمله دوم "تند" به معنی "پررنگ" و در جمله سوم اشاره دارد، به نوعی طعم غذا که "تیز" نیز گفته می شود. با توجه به ساختار جمله ها کلمه "تند"، معانی مختلفی می یابد پس "متضاد" آن نیز متفاوت می شود. "نظام دستوری زبان به ما می گوید اشکال زبان (کلمات) چگونه در کنار هم قرار می گیرند و می توانند جمله های معنی دار بسازند" (عمرانی، ۱۳۸۳: ۱۳).

برخی رابطه هم نشینی کلمات را فراگیرتر از رابطه کلمات در جمله می دانند و حتی معتقدند کلمات علاوه بر رابطه با سایر اجزای جمله، با جهان بیرون نیز ارتباطی دارند. آن ها معتقدند «هر واژه عنصری از نظام زبان است و معنای آن از یک طرف به رابطه آن با سایر واژه های داخل این نظام بستگی دارد و از طرف دیگر به پدیده یا چیز معینی در جهان بیرون. قواعد تغییر معنایی نشانگر رابطه واژه با پدیده های خارج از ذهن است. هر واژه ویژگی هایی دارد که باعث می شود از واژه های دیگر زبان متمایز گردد» (ابومحسوب، ۱۳۸۳: ۱۲۴).



در زنجیره گفتار ویژگی‌های معنایی واژه‌ها از چهار عامل مهم تشکیل می‌شوند:

۱- طبقه دستوری ۲- نشانه‌های معنایی ۳- مشخصه‌های معنایی ۴- محدودیت‌های گزینشی.

در مثال زیر هر کدام از این عوامل با نمونه ذکر شده است:

۱. طبقه دستوری مثل فریدون (اسم) گاو (اسم)

۲. نشانه معنایی مثل فریدون (انسان) گاو (حیوان)

۳. مشخصه‌های معنایی مثل فریدون (دو پا، متفکر، سخنگو و...) گاو (چهارپا، نشخوار کننده، شاخدار و...)

۴. محدودیت‌های گزینشی مثل فریدون + دو پا + فعل حرف زدن. گاو + چهارپا + فعل نشخوار کردن.

این چهار عامل ویژگی‌های معنایی را پدید می‌آورند و در نهایت محدودیت‌های گزینشی معین می‌کنند که هر واژه در کدام جمله می‌تواند ظاهر شود. مثلاً طبقات مذکور در این جمله‌ها ظاهر می‌شوند: «فریدون با من حرف زد» «گاو نشخوار می‌کند» هیچ کدام از این کلمات نمی‌توانند جای خود را در این دو جمله با هم عوض کنند. مثلاً نمی‌توانیم بگوییم «فریدون نشخوار می‌کند» و نیز در مثال «شیشه تار است» از طریق رابطه «تار» و «شیشه» ما درمی‌یابیم که «تار» یکی از اجزای موسیقی و نیز تار مو نیست (همان: ۱۲۵).

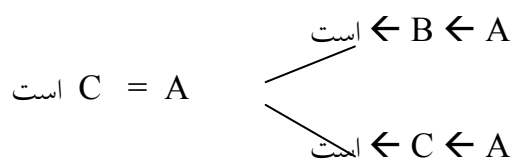
در رابطه تضاد نیز این عوامل باید در نظر گرفته شود. از این رو پیشنهاد می‌شود، برای پیدا کردن متضاد کلمات آنها را در قالب جمله بررسی نماییم و رابطه هم‌نشینی آن را با کلمات دیگر در نظر بگیریم. اگر چه در برخی از کلمات نیاز به چنین رابطه‌ای نیست. بر اساس همین رابطه هم‌نشینی است که زبان‌شناسان «ترادف بین واژه‌ها» را تبیین می‌نمایند. به نظر آنان دو واژه هم معنا می‌توانند در جمله جانشین هم شوند، به شرط آنکه بار معنایی آنها در یک حد باشد. آنها رابطه تضاد کلمات را بین دو واژه مترادف یکسان می‌دانند. مثلاً «پالمر» معتقد است دو واژه زمانی مترادف و هم معنا هستند که به طور مشترک یک واژه متضاد داشته باشند (صفوی، ۱۳۶۰: ۱۱۵). مثل: «خیس ≠ خشک»، «تر ≠ خشک»، ← (خیس = تر) این رابطه را این‌گونه می‌توان نشان داد:

واژه A ≠ واژه B

واژه C ≠ واژه B

واژه C = واژه A

«هریس» معتقد است، دو واژه زمانی می‌توانند هم معنا باشند که بتوانند در یک زنجیره جانشین یکدیگر شوند، بدون اینکه معانی آن جمله تغییر یابد. مثلاً در جمله: «این فرش خیس است» می‌توانیم کلمه «خیس» را حذف کرده و به جای آن، کلمه «تر» را گذاشت و گفت «این فرش تر است». پس «تر» و «خیس» هم معنا هستند و می‌توانند یک ضد داشته باشند.



تعبیر مذکور بر این اساس است که معنای یک واژه یا تکواژ باید طبق محیط وقوع آن تعیین شود. این مطلب درست است اما با مطالعه در محتوا و مشخصه‌های واژه، هیچ دو واژه‌ای دقیقاً هم معنا نیستند؛ زیرا به مقدار کمی نیز

امکان دارد بار محتوایی و معنایی آن‌ها با هم تفاوت داشته باشد. به نظر می‌رسد، امکانات زبانی اجازه نمی‌دهد، دو واژه با معنای کاملاً واحد در کنار یکدیگر در زبان باقی بمانند. فقط گاهی واژه‌ها در برخی هم‌نشینی‌ها روی زنجیره گفتار می‌توانند معنای واحدی بیابند. مثلاً در جمله "او تردامن است"، "تر" به معنی "آلوده بودن" است و نمی‌توان واژه "خیس" را جانشین "تر" کرد؛ زیرا این بافت فقط با واژه "تر" معنای "آلوده" را می‌رساند. بنابراین هم‌معنایی و متضاد بودن مطلقاً وابسته به بافت سخن است؛ یعنی دو واژه فقط در شرایط و هم‌نشینی‌های ویژه‌ای مترادف و هم‌معنا می‌شوند و باز در بافت‌های دیگر تداوم این هم‌معنایی را از دست می‌دهند (ابومحیوب، ۱۳۸۶: ۱۳۲).

در مثال زیر این رابطه بهتر نشان داده می‌شود. دو واژه "خراب" و "فاسد" ضد هم‌اند؛ ولی در جمله زیر نمی‌توانند جانشین هم شوند. "دیوار خراب شد" نمی‌توانیم بگوییم: ← "دیوار فاسد شد". اما در جمله: "غذا فاسد شد" می‌توانیم بگوییم: ← "غذا خراب شد". در تضاد نیز این‌گونه است. مثال: او فقط شب‌ها می‌خوابد ← در این مثال منظور آن است که روزها نمی‌خوابد، پس شب ≠ روز است. اما در مثال: "این دارو را در دو وعده بخور یکی شب یکی صبح". نمی‌توان به جای "صبح" "روز" را به کار برد. پس ضد شب صبح است ←

برخی از دستورنویسان، رابطه هم‌نشینی کلمات را تحت عنوان "محدودیت‌های گزینشی" بررسی کرده و معتقدند، در تمام جملات معنی‌دار، اهل زبان ناچارند محدودیت‌هایی را بپذیرند و نمی‌توانند هر واژه‌ای را برای هر ساختاری برگزینند؛ زیرا در این صورت جملات آنها بی‌معنی خواهد شد. از نظر اینان رابطه هم‌نشینی چنان اهمیتی دارد که در صورت نادیده گرفتن آن، جملات مهمل و بی‌معنی می‌شوند (گلفام، ۱۳۸۶: ۶۳).

۴- انواع تضاد

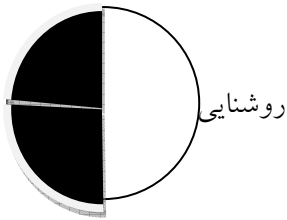
قبل از ورود به ساختار کلمات متضاد و کیفیت ساخت آن ابتدا انواع متضاد بیان می‌گردد. در این تقسیم‌بندی براحتی می‌توان ضد کلمات را تشخیص داد و در مواقعی که برای یک کلمه، بین دو کلمه متضاد مردد هستیم با توجه به ساختار این نظام به راحتی کلمه اصلی را درمی‌یابیم. مطالعه واژه‌های متضاد پیچیده‌تر از مترادف است؛ زیرا مترادف واژه‌ها را فقط از طریق معنا باید دریافت و در این راه اهل زبان بهترین معیار و میزاند. اما تضادها علاوه بر معنی از نظر ساختار نیز قواعد و قوانین خاصی دارند.

کلمات متضاد با توجه به مناسبت‌ها و ارتباط‌هایی که با هم دارند می‌توانند در گروه‌ها و دسته‌های مختلفی قرار گیرند. دستورنویسان و زبان‌شناسان بندرت برای تضاد انواعی را برشمرده‌اند. اکثر قریب به اتفاق آنها خیلی گذرا به آن اشاره کرده‌اند و انواعی برای آن قائل نیستند؛ اما با بررسی کلمات متضاد، می‌توان انواع مختلفی را برای آن برشمرد که ذیلاً به آن اشاره می‌شود. برخی از انواعی نیز که ذکر شده است اندکی قابل بحث است (جدول آماری و تفصیلی کتاب‌های دستوری بررسی شده در پایان مقاله آمده است).

الف: تضاد وجودی

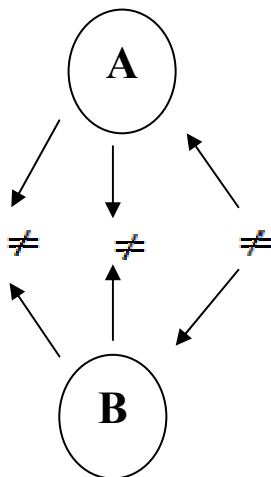
این تضاد بین کلماتی است که وجود یکی وابسته به عدم وجود دیگری است. مثل: "شب" ≠ "روز". به عبارت دیگر در این نوع از تضاد، مفهوم یکی از واژه‌ها خود بخود مفهوم واژه مقابل را نفی و رد می‌نماید و بین آنها درجات دیگری نمی‌توان در نظر گرفت. همچنین است واژه‌های: "زنده" ≠ "مرده" و "مجرد" ≠ "متأهل" حد وسطی بین این

واژگان وجود ندارد که در اصطلاح فلسفه می‌گویند اجتماع نقیضین محال است. اما در دو واژه "سیاه" \neq "سفید" می‌توان جسمی را یافت که نه سیاه باشد و نه سفید.



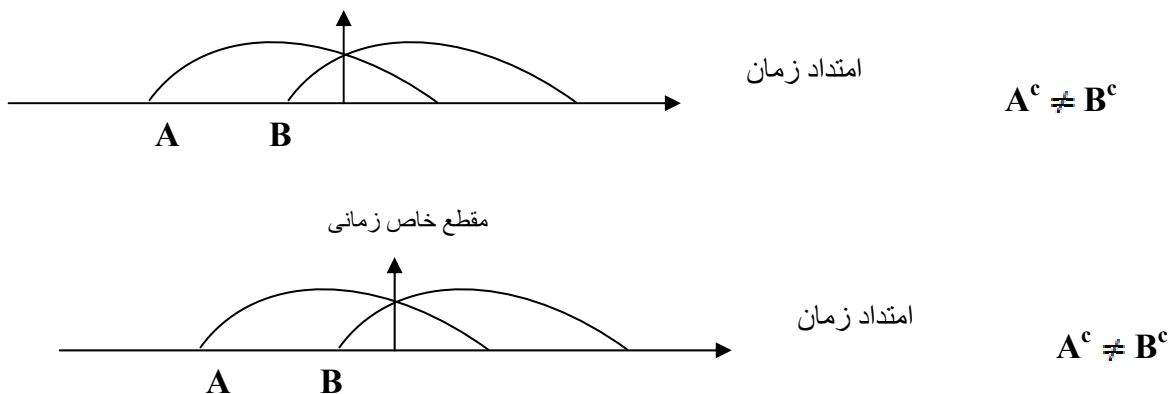
ب: تضاد وارونه

تضادی را وارونه نامند که در آن، تضاد بین مفهوم یک واژه و واژه دیگر در مورد عکس آن‌ها نیز صدق کند. مثلاً: بالا \neq پایین، کوچکتر \neq بزرگتر و... رابطه تضاد وارونه چنین ترسیم می‌شود: اگر "الف" بالای "ب" باشد پس "ب" پایین "الف" است. مثلاً اگر این مداد از آن مداد بزرگتر باشد پس آن یکی کوچکتر است. در زبان فارسی بین کلیه جفت فعل‌های مرکبی که پایه‌ای مشترک دارند و عنصر فعلی یکی از آن‌ها "دادن" و از آن دیگری "گرفتن" باشد، رابطه تضاد وارونه برقرار است. بین صورت‌های تفضیلی صفت‌های متضاد رابطه تضاد نیز وارونه است. بزرگتر \neq کوچک‌تر، سریع‌تر \neq آهسته‌تر (مدرسی، ۱۳۸۷: ۱۰۱).



ج: تضاد مقطعی

این تضاد بین کلماتی است که در یک زمان و مقطع محدود چنین رابطه‌ای را نسبت به هم برقرار می‌سازند. تضاد این کلمات اگر چه در زمانی خاص ممکن است، بسیار معروف و زبانزد شود؛ ولی به مرور زمان ممکن است، فراموش گردد و برای اهل زبان ناشناخته باقی بماند. مثلاً جلوه دو گروه سیاسی ضد هم در دو رنگ مختلف و با دو نماد متفاوت که کم آن رنگ‌ها و نمادها به عنوان دو ضد به کار می‌روند. در صورتی عمر این واژگان متضاد بیشتر می‌شود که آن دو گروه سیاسی به زندگی خویش ادامه دهند. مثلاً A در مقطع زمانی C متضاد B در همان مقطع زمانی است.



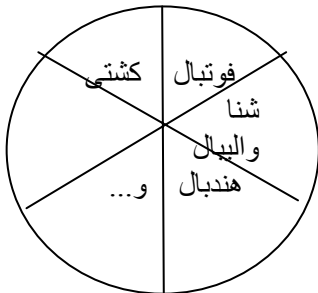
د: تضاد جنسیتی

در این دسته دو جنس از یک گروه در مقابل هم قرار می‌گیرند. باید توجه شود که حتماً آن دو جنس از یک گروه باشند و در دو دسته متفاوت قرار نگیرند. اگر چه آن دو جنس در واقع ضد هم نیستند و مناسباتی نیز با هم دارند؛ اما می‌توانند از نظر جنسی ضد هم باشند مثل زن \neq مرد که هر دو از گروه والدین‌اند. در تضاد جنسیتی بین دو کلمه متضاد و گروه مشترک آنها رابطه تضمن برقرار است. انسان = زن \neq مرد.



گروه انسان

یعنی آن دو جنس جزئی از آن گروه‌اند. البته رابطه تضمنی که زیر گروه دیگری غیر از آن دو نداشته باشد؛ زیرا دیگر نمی‌توانند با هم رابطه تضاد برقرار کنند، مثلاً دو نوع ورزش "والیبال" و "فوتبال" که رابطه تضمنی با "ورزش" دارند نمی‌توانند ضد هم باشند؛ زیرا "ورزش" دربرگیرنده انواع دیگری چون "هندبال" و "فوتبال" و... نیز می‌باشد.

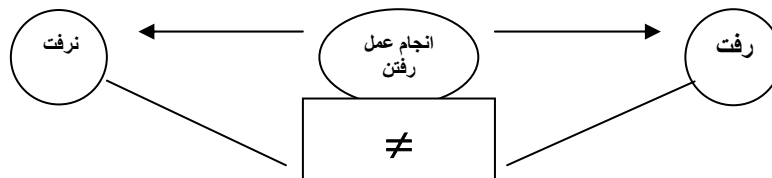


گروه ورزش

ه: تضاد معنایی

در این گروه کلماتی قرار می‌گیرند که معنی آنها در اصل ضد هم است؛ یعنی همیشه و تحت هر شرایطی آن واژگان معنایی ضد هم دارند. می‌توان تمام فعل‌های منفی را در این گروه قرار داد. مثل: رفت \neq نرفت. اگر چه ضد کلمه "رفت"، "آمد" نیز می‌شود؛ ولی آن را نمی‌توان در این گروه قرار داد و بهتر است "رفت" و "آمد" و واژگانی از این قبیل را جزء تضاد رفتاری دانست. در این نوع تضاد مصدر و شروع دو کلمه ضد هم از یک نقطه است، ولی هر کدام در جهتی خلاف دیگری حرکت می‌کند. به عبارت دیگر اصل آن دو کلمه از یک منشأ است با دو حرکت کاملاً ضد.

تضاد معنایی را می‌توان اینگونه نشان داد:



و: تضاد رفتاری

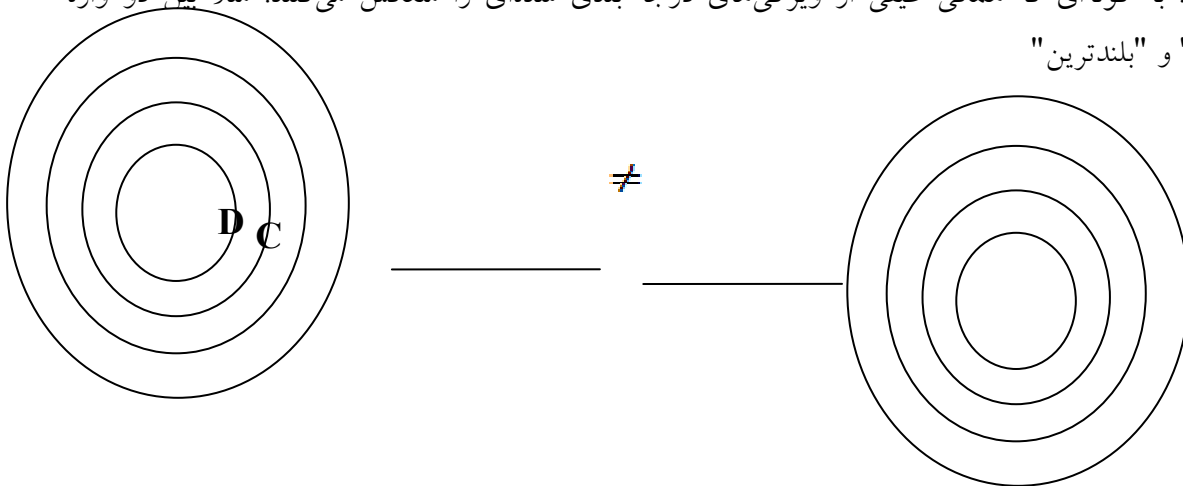
برخی از رفتارها ضد هم بوده در مقابل هم قرار می‌گیرند. در پی آن، کاربرد واژه‌هایی که بیانگر آن رفتارها هستند، نیز ضد هم‌اند. به عبارت دیگر عملی خلاف عمل دیگر است. مثل: خنده \neq گریه و یا تمام فعل‌هایی که ضدی به جز منفی خود دارند. مثل: "خوابید" \neq "بیدار شد" یا "نشست" \neq "برخاست". در تمام اینگونه تضادها، رفتاری سر می‌زند

که خلاف رفتار دیگر است. باید توجه داشت که این نوع تضاد، برخی از صفاتی را که در نتیجه آن، رفتارها ساخته می‌شوند نیز در برمی‌گیرد.

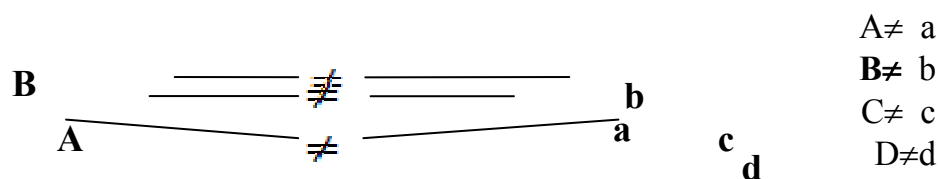
ز: تضاد مدرج:

این تضاد هنگامی بین مفاهیم دو واژه ایجاد می‌شود که آن دو واژه در دو انتهای طیفی از مفاهیم مربوط به هم؛ اما درجه بندی شده قرار گیرند. مثلاً: کوتاهترین \neq بلندترین، زیباترین \neq زشت‌ترین. فرق آن با تضاد وارونه در این است که در این نوع تضاد نوعی درجه بندی نیز بین متضادها مشاهده می‌شود. **تضاد مدرج بین صورت‌های عالی صفت‌ها برقرار است.**

در این نوع تضاد همانگونه که از نامش پیداست، پراکنده شدن درجات مختلفی از دو عضو تضاد در فاصله بین آنها مطرح است. به گونه‌ای که همگی طیفی از ویژگی‌های درجه بندی شده‌ای را منعکس می‌کنند. مثلاً بین دو واژه "کوتاه‌ترین" و "بلندترین"



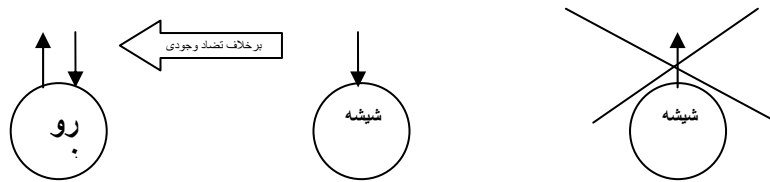
می‌توان درجات مختلفی از کوتاه‌تر بودن و بلندتر بودن را تصور کرد (فالک، ۱۳۷۷: ۴۷۰). خلاصه آنکه اگر واژه‌ای با ساختار صفت عالی بود متضاد آن نیز باید این ساختار را داشته باشد (مدرسی، ۱۳۸۷: ۱۰۲).



ح: تضاد یک جانبه

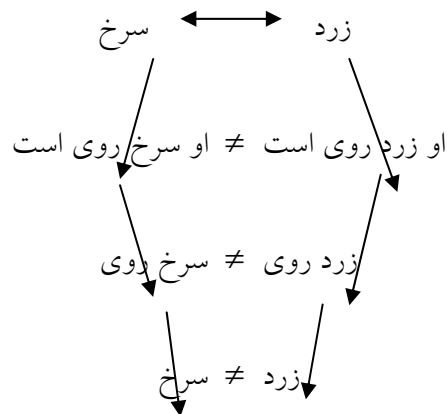
تضادی است بین دو واژه که یکی از آنها بر دیگری تأثیرگذار است. به عبارت دیگر در این نوع تضاد همواره یکی از کلمات بر دیگری تأثیر منفی دارد و همین رابطه نفی است که باعث ایجاد رابطه تضاد می‌شود؛ زیرا یکی از آنها نابود کننده دیگری است و می‌تواند آن را از بین ببرد. مثل: "سنگ" \neq "شیشه" یا "سنگ" \neq "سبو". در این رابطه "سنگ" بر "سبو" و "شیشه" اثر می‌گذارد؛ اما برعکس آن امکان‌پذیر نیست.





ط: تضاد کاربردی

این تضاد زمانی است که دو واژه در اصل، نه از حیث لفظ و نه از حیث معنا ضد هم نیستند؛ اما در کاربرد بین اهل زبان به عنوان ضد هم شناخته شده‌اند. مثل دو واژه "زرد" و "سرخ" که در حالت عادی ضدیتی با هم ندارند، ولی وقتی برای نشان دادن رنگ صورت اشخاص استفاده می‌شوند، چهره زرد در مقابل چهره سرخ قرار می‌گیرد و زردروی در حالت غیر کنایی (حقیقی) به معنی شخص لاغر و پژمرده است، ولی سرخ‌روی در حالت (غیر کنایی و حقیقی) به معنی شخص با طراوات و شاداب است (مدرسی، ۱۳۸۷: ۱۰۱). این نوع تضاد با تضاد مقطعی کاملاً فرق دارد.



معمولاً کلمات متضاد را به دو نوع "درجه بندی پذیر" و "درجه بندی ناپذیر" تقسیم می‌کنند. کلمات متضاد درجه بندی پذیر مثل دو واژه بزرگ و کوچک که می‌توانند که در ساخت‌های مقایسه‌ای بزرگ‌تر و کوچک‌تر به کار روند و نفی یکی از آنها لزوماً بر اثبات دیگری دلالت نمی‌کند. در مورد کلمه‌های متضاد درجه بندی ناپذیر که "جفت‌های مکمل" نیز نامیده می‌شوند، معمولاً ساخت‌های مقایسه‌ای به کار نمی‌روند و نفی یکی نشانگر اثبات دیگری است» (جورج یول، ۱۳۸۱: ۱۴۱).

۵- طرز ساخت واژه‌های متضاد

در بیان و کیفیت ساخت واژگان متضاد باید توجه داشت، در زنجیره گفتار برخی از واژه‌ها در معنی، ضد هم هستند و از نظر شکل و ساختار ظاهری بین دو واژه متضاد تناسبی دیده نمی‌شود. در این‌گونه موارد، کاربرد اهل زبان، معیار است و کلماتی را که اهل زبان ضد هم به کار می‌برند، اضداد می‌دانیم، البته در رابطه هم‌نشینی آن‌ها با کلمات دیگر. اینگونه کلمات سماعی‌اند. در کلمات متضادی که از نظر معنوی چنین رابطه‌ای با هم دارند، بعد از آن که آن کلمه در نتیجه ساختارهای دستوری، حالت‌های مختلف گرفت، کلمه ضد آن نیز چنین حالت‌هایی را عیناً می‌گیرد. به عبارت

دیگر در اینگونه کلمات، تکیه بر اصل دو کلمه ای است که ضد هم هستند و پیشوندها و پسوندهایشان تکرار می‌شود. مثل روز \neq شب / روزانه \neq شبانه / روزی \neq شبی / روزها \neq شب‌ها.

گاهی برای ساخت کلمات متضاد تحت تأثیر قواعد صرف و نحو عربی هستیم. مثلاً ساختار "اسم فاعل" ضدی می‌شود برای ساختار "اسم مفعول" مانند \leftarrow ظالم \neq مظلوم یا حاکم \neq محکوم. اما در همین ساختار نیز گاهی کلمات نمی‌توانند به صورت متضاد به کار روند. مثلاً در ساختار فارسی هیچ وقت "عالم" را ضد کلمه "معلوم" نمی‌دانیم؛ بلکه معتقدیم ضد "عالم"، "جاهل" است. از طرفی برخی از جفت واژه‌های متضاد نیز قیاسی هستند و از قوانین و ساختار خاصی پیروی می‌نمایند. مثلاً در برخی از کلمات ضد "با" می‌شود "بی". مثال: "با ادب" \neq "بی ادب"، "با ارزش" \neq "بی‌ارزش". برای بیان این امر می‌توان آن را در ساختار کلمات "مشتق" و "مرکب" به طور جداگانه بررسی نمود.

الف: کلمات مشتق

منظور از کلمات مشتق کلماتی هستند که از یک تکواژ معنی‌دار + یک یا دو تکواژ بی معنی به وجود آمده باشند. مثل: "بی ادب" که "بی" \leftarrow تکواژ بی معنی و ادب \leftarrow تکواژ معنی‌دار است. به جزء بی معنی آن پیشوند^۱، پسوند^۲ یا میانوند^۳ اطلاق می‌گردد.

در بررسی‌هایی که انجام شد "میانوند" و نیز "پسوندی" که باعث منفی شدن کلمات شود، دیده نشد و هر چه هست "پیشوند" است. دستورنویسان در کتاب‌های دستوری بیش از ۲۰۰ نوع "پسوند" آورده‌اند که هر کدام در معانی و کاربردهای مختلفی به کار می‌روند؛ ولی هیچکدام از آن‌ها متضاد ساز یا منفی ساز نبودند. پس در این مقاله ما فقط به انواع پیشوندهای منفی ساز اشاره می‌نماییم.

انواع پیشوندهای منفی ساز

الف- نا:

"نا" پیشوند فعال منفی ساز است که قید و صفت می‌سازد.

- ۱- بر سر اسم می‌آید (به معنی بی) و صفت می‌سازد. مثل: ناامن، ناامید، ناکام.
 - ۲- بر سر صفت می‌آید و صفت می‌سازد. مثل نادرست، ناپخته.
 - ۳- بر سر ریشه مضارع می‌آید و همراه اسمی که متمم فعل است صفت می‌سازد. مثل: حق ناشناس، خدا ناترس.
 - ۴- بر سر ریشه ماضی می‌آید و متضاد می‌سازد مثل بود \neq نابود.
 - ۵- بر سر صفتی که از متمم و ریشه مضارع به وجود می‌آید آمده و صفت می‌سازد. مثل: نامکان گیر
 - ۶- بر سر مصدر و افعال مشتق می‌آید و آن را منفی می‌کند مثل: ناگفتن (فرشیدورد، ۱۳۸۶، ص ۳۸۰).
- در چنین ساختارهایی متضاد کلمه از حالت فعلی بیرون می‌آید و معنی مصدری (اسمی) می‌یابد. پس بهتر است اگر قصد منفی کردن فعل را داریم پیشوند "ن" را برای آن به کار ببریم تا ساختار کلمه حفظ شود. بود \neq نبود (خطیب رهبر، ۱۳۸۱: ۵۷).
- ۷- بر سر ماده فعل امر می‌آید و صفت‌ها را به معنی فاعلی تبدیل می‌کند. مثل: ناپسند، ناساز، نایاب و...

یادآوری: در کتب قدیمی مثل "شاهنامه" این پسوند هم بر سر اسم می‌آمد و هم بر سر صفت. مانند: ناباک، ناپاک، ناسزاوار، نادلیر.

دلاور شد آن مردم نادلیر گوزن اندر آمد به بالین شیر
ز ناخوب کاری که او رانده است به بد، نام او در جهان مانده است

(فردوسی، ۱۳۱۴: ۱۱۴۳/۵)

مثل: آزموده \neq ناآزموده / تمام \neq ناتمام / خواسته \neq ناخواسته / درست \neq نادرست / لایق \neq نالایق / مرتب \neq نامرتب / مساوی \neq نامساوی / شناس \neq ناشناس / معین \neq نامعین و... امروزه با پیشوند "نا" کلمات فراوانی ساخته می‌شود. "نا" می‌تواند یکی از پیشوندهای اصلی یا پُرکاربرد برای ساخت کلمات متضاد باشد. بدین صورت که کلمه بدون "نا" اگر به کار رود ضد کلمه‌ای باشد که با "نا" به کار می‌رود. البته کاربرد بسیاری از این کلمات تحت تأثیر ترجمه بوده است و از عبارات فرنگی گرفته شده است. مثل: impossible \neq possible

گاهی کلمات علاوه بر چنین ساختاری، متضاد دیگری هم دارند مثل: مرد \neq زن؛ مرد \neq نامرد

ب - نی:

امروزه این نشانه فقط در نفی فعل "است" دیده می‌شود که در آن با تبدیل همزه به "ی" مصوت به صورت "نیست" درمی‌آید (احمدی گیوی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۱) مثال: است \leftarrow نه است \leftarrow نیست

ج - بی / آبی:

پیشوند "بی" یا صورت قدیم‌تر آن "ابی" نبود چیزی یا نداشتن صفتی را به ذهن القا می‌کند:

به نافرته در جامه گریان شدند ابی آتش از درد بریان شدند

(فردوسی، ۱۳۱۴: ۱۴۶۹/۶)

"بی" حرف اضافه منفی است که با اسم‌ها به طور فعال "صفت مرکب منفی" می‌سازد و می‌توان آن را شبه پیشوند شمرد. مثل: بی ادب \neq با ادب / بی وفا \neq با وفا (فرشیدورد، ۱۳۸۶: ۲۷۳).

برخی از کلماتی که با "بی" منفی می‌شود متضاد آن با پیشوند "با" همراه می‌گردد، اما گاهی نیز اینگونه نیست چنانکه می‌توانیم بگوییم \leftarrow "بی وفا \neq وفا دار" یعنی برای واژه‌ای مشتق حتی واژه‌ای مرکب در ضد آن می‌آوریم؛ زیرا اهل زبان این‌گونه به کار برده‌اند.

در کلمات مشتق با پیشوند "با" و "بی" در اصل این دو پیشوند ضد هم هستند و باعث ساخت کلمات متضاد می‌شوند؛ یعنی قسمت اصلی کلمه ثابت است و تغییری نمی‌کند و پیشوند آن متغیر است. مثل: واژه ادب: \leftarrow با ادب \neq بی ادب / با حوصله \neq بی حوصله.

در این‌گونه کلمات در واقع "با" به معنای "همراهی" و "دارا بودن" به کار می‌رود و "بی" به معنی "خالی بودن از صفت یا عنوانی است". در این نوع متضادها نیز به طور قطعی نمی‌توان چنین ساختاری را در کلمات در نظر گرفت. مثلاً ضد کلمه بی خرد، خردمند است و این ساختار بیشتر از "باخرد" کاربرد دارد (خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۲۴۰). "با" وقتی به معنی مصاحبت و استعانت باشد ضد "بی" است (خیام پور، ۱۳۴: ۱۵۸).

گاهی در این ساختار "پیشوند" چنان با کلمه پیوند می‌خورد که تشخیص آن براحتی ممکن نیست. مثل: کلمه "بیابان" که "بی" در آن پسوند نفی است و "ان" نشانه جمع \leftarrow بی+آب+ان \leftarrow جاهایی که بی آب باشد. پس این

کلمه می‌تواند با "آباد" متضاد باشد چون واژه "آب" در هر دو موجود است و تکواژ "بی" توانسته است ضدیت را برقرار کند (فرشیدورد، ۱۳۸۶، ص ۳۱۷). مثال: بی آب ان \neq آب اد
د: پیشوند(ن):

این پیشوند در ساختارهای متفاوت و متنوعی به کار می‌رود:

۱- پیشوند جوش خورده و غیربارزی است به معنای ضد که بر سر اسم می‌آید و صفت می‌سازد.

مثال: نفرین \leftarrow نه + آفرین. ناب \leftarrow نه آب (خالص)

۲- پیشوند صرفی که بر سر افعال می‌آید و منفی می‌سازد، مثل: نمی‌روم، نخواهد رفت. هر فعلی می‌تواند به صورت منفی به کار رود که این نشانه پیش از ماده فعل می‌آید. در فعل‌های مرکب و پیشوندی که بیش از یک جزء دارند حرف نفی (ن) بر سر جزء فعلی می‌آید و نه قسمت اسمی و پیشوند آن. مثل: مطالعه کرد \neq مطالعه نکرد. دررفت \neq درنرفت. در فعل‌های امر اگر آن را منفی کنیم «نهی» می‌شود و حرف نفی در فعل امر "م" یا "ن" است. مثل "بکن" \neq "نکن". "برو" \neq "مرو" (خانلری، ۱۳۷۳: ۱۲۶).

۳- پیشوند منفی ساز مصدر: مثل: نخوردن، نرفتن، نگفتن.

۴- گاهی بر سر ریشه مضارع و صفت مفعولی می‌آید و صفت می‌سازد، مثل: نفهم، نشکن، نسوز (فرشیدورد، ۱۳۸۶: ۲۸۱).

نکته: در این صورت متضاد آن بدون کاربرد "ن" نیست بلکه کلمه‌ای دیگر به عنوان ضد آن قرار می‌گیرد. مثلاً نفهم \neq فهمیده، نشکن \neq شکننده. گاهی هم اگر پیشوند "ن" را برداریم و پیشوند "ب" به جای آن بگذاریم، متضاد کلمه ساخته می‌شود. مثل نسوز \neq بسوز یا نخور \neq بخور.

ه: دُش و دُژ:

"دُش" از جمله پیشوندهای غیر فعال زبان است که در قدیم می‌توانسته کلمات متضاد بسازد و امروزه به عنوان یک پیشوند مستقل کاربرد ندارد. تکواژهای "دُش" و "دُژ" معنی نفی و ضدیت را می‌رساند و به معنی "بد" و "زشت" و "ضد" به کار رفته است. مثل: دشنام \leftarrow ضد "نام و خوبی". "دشخوار" \leftarrow خوار به معنی آسان و دشخوار به معنی ضد آسان یا همان مشکل است که بعدها این کلمه به شکل "دشوار" درآمده است؛ دژخیم \neq خوش خیم؛ دشمن \leftarrow ضد من.

خطیب رهبر این دو پیشوند را پیشوند مضادت نامیده که همراه اسم و صفت کاربرد دارند و برای آن معنی نفی قائل نیست (خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۹۹).

و: پا/پاد، پت/پد:

پیشوند پا را فرشیدورد در کتاب "فرهنگ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی" ذکر کرده و معتقد است: این پیشوند غیرفعال و نانمایان نفی است و بر سر اسم می‌آید و اسم جدید می‌سازد. مانند زهر \neq پازهر / سخن \neq پادسخن \leftarrow پاسخ ؛ پاداش نیز چنین است.

پاد از جمله پیشوندهایی است که بر سر اسم می‌آید و معنی ضدیت را می‌رساند. مثل: زهر \neq پادزهر / تک \neq پاتک. که امروزه نیز این پیشوند در ساختارهای جدید زبان کاربرد ندارد. پادافره \leftarrow پادافره \neq فره.

پتیاره = پت (ضد) + اره (رفتن) = ضد رونده، برخلاف رفتارکننده. پدرود ≠ درود (این پیشوند نیز از پیشوندهای غیر فعال و نانمایان منفی است).

ز - غیر

این پیشوند نیز برای منفی ساختن به کار می‌رود و می‌تواند در ساختار کلمات، واژگان متضاد بسازد. مثل: ضروری ≠ غیر ضروری / حضوری ≠ غیر حضوری.

ح: "آ" و "ان":

"آ" و "ان" از پیشوندهای مرده و غیر فعال ضدیت هستند که در ساختمان کلمات در قدیم به کار می‌رفته‌اند. مثل: آناهیتا = ان(نه) + اهیته(آلوده) = نالوده؛ انوشه = ان(نه) + هوش(مرگ) = بی مرگ، بی زوال این پیشوند در پهلوی فعال بوده است (فرشیدورد، ۱۳۸۶: ۲۷۱).

ط: "آ":

"آ" پیشوند نفی و یا غیر آن است که در قدیم کلماتی از آن ساخته می‌شده است. مثل آوردن ≠ بردن. آکندن ≠ کندن. آسودن ≠ سودن. (همان: ۲۷۳) آورد (جنگ) ≠ ورد (برد) توضیح اینکه ناورد به معنی جنگ معرب نورد و نبرد است؛ آهو (عیب) = آ(غیر) + هو(خوب)

ب: کلمات متضاد مرکب:

واژگان مرکب واژگانی هستند که از دو یا چند تکواژ معنی دار ساخته شده باشند. مثل: کلمه "بدخواه" که هم "بد" به تنهایی معنی مستقل دارد و هم "خواه". ضد این واژه می‌شود ← خیرخواه یا نیک خواه. در کلمات مرکب که از ترکیب دو یا چند اسم معنی دار ساخته می‌شوند، فرقی ندارد کدام یک از اسم‌ها با ترکیب متضاد خود رابطه معنایی ضدیت برقرار کند؛ یعنی گاهی در واژه متضاد، ضد قسمت اول کلمه می‌آید. مثل: "زشت روی" که ضد آن می‌شود "زیباروی" یا شاه نشین ≠ فقیر نشین / خوشگوار ≠ بدگوار / خوش خوراک ≠ بد خوراک / خوش خیم ≠ بد خیم / خوشگل ≠ بد گل. در این واژه ها تکواژ دوم تکرار می‌شود و ضد تکواژ اول آورده می‌شود. گاهی نیز برعکس، یعنی ضد، تکواژ دوم است. مثل: "دل‌سرد" که ضد آن می‌شود "دل‌گرم" یا سربالا ≠ سرپایین، پاک سرشت ≠ بد سرشت. در ساخت این واژه‌ها قانون خاصی وجود ندارد و کاربرد اهل زبان معیار است؛ زیرا از نظر معنایی، اهل زبان باید تشخیص دهد، تکیه معنایی بر روی کدام جزء کلمه است جزء اول یا دوم؟ مثلاً: روی یا دل. لذا همان جزء ثابت می‌ماند و جزء دیگر متضاد می‌شود.

در واژه‌های مرکب نیز مانند واژه‌های مشتق، گاهی اجزاء ترکیبی کلمه چنان به هم تلفیق شده‌اند که تشخیص آن دشوار است. مثلاً در ترکیب امروز ≠ دیروز ← "ام" به معنی اکنون و "دی" به معنی گذشته ضد هم هستند. نیز: امشب ≠ دیشب. پس امروز؛ یعنی روز کنونی و دیروز یعنی روز گذشته. در این ساختار لزومی ندارد "روز" و "شب" را به صورت متضاد به کار بریم؛ یعنی هیچ گاه نمی‌گوییم مخالف "امروز" ← "امشب" است. زیرا امروز معنای متضاد امشب را در بر ندارد و چنانکه اشاره شد اختلاف این دو متضاد در بیش از یک ویژگی می‌شود و درست نیست. پس طبق این الگو ضد کلماتی مثل: "مادر شوهر" ≠ "پدر شوهر" می‌شود نه مادر زن و...

نکته: کلمه "ام" ضد دیگری نیز دارد و آن "پار" است. مثل: امسال \neq پارسال که امروزه واژه "پار" فقط در ضد کلماتی انگشت شمار به کار می‌رود و واژه جدید از آن ساخته نمی‌شود. امروز \neq پارروز \leftarrow پریروز، همچنین پادینه، دینه، پریشب.

در ساختار برخی اسم‌های ترکیبی دو گونه متضاد به کار می‌رود. مثل: "پوست کنده" که ضد آن، هم واژه "پاپوست" است و هم واژه "پوست نکنده"؛ یعنی گاهی واژه‌ای مشتق به عنوان ضد واژه مرکب در نظر گرفته می‌شود، چنانچه در بحث مشتق به آن اشاره شد و گاهی واژه‌ای مشتق - مرکب به عنوان متضاد می‌آید. در بعضی موارد اصلاً به اجزای ترکیب نظر نکرده ترکیب جدیدی بدون هیچ تناسب با واژه اصلی در معنی متضاد آن به کار می‌برند. مثل: پیشرفت \neq عقب‌گرد. (اگر چه برخی، واژه "پس رفت" را نیز برای آن ذکر می‌کنند).

گاهی دو کلمه ضد در کنار هم همراه با "او" عطف به عنوان یک واژه مرکب به کار می‌روند. مثل: "ریز و درشت"، "کم و بیش"، "گاه و بیگاه"، "تر و خشک" (روایی، ۱۳۶۵: ۱۷) و گاهی بدون "او" عطف مثل: بگو مگو، برو بیا، بده بستان. در این ساختارها هر دو متضاد در کنار هم می‌توانند واژه جدیدی بسازند و گاهی چنین ساختارهایی با مفهوم کنایی همراه می‌شود. مثلاً ریز و درشت \leftarrow در مفهوم کنایی تمامیت به کار می‌رود.

برخی متضادها نیز به صورت ترکیبی و جمع شده، در یک حالت در زبان به کار می‌رود (در صورتی که جمع آن محال است) که به آن "پارادوکس" یا "متناقض‌نما" یا "ناسازی هنری" می‌گویند. این نوع تضادهای هنری ساختاری ترکیبی دارند؛ ولی در پس ظاهر متناقض‌نما و متضاد آنها حقیقتی نهفته است که دو امر متضاد را آشتی می‌دهد. به تعبیر بهتر ترکیب این دو متضاد یک حقیقت واحد را به ذهن متبادر می‌سازد. مثل: زنده میرا، خراب‌آباد، حاضر غایب، مرده متحرک، آب آتش افروز، تلخ خوش، شور شیرین و... از آنجا که این گونه تضادها جنبه هنری دارد و در دایره استعمال عموم اهل زبان کاربرد ندارد در کتب بلاغت به آن پرداخته می‌شود و در کتب دستور زبان جایی ندارد. به همین جهت ما نیز در خاتمه این مقاله با هدف متمیم بحث به آن اشاره کردیم.

در کتاب‌های زبان‌شناسی انواع دیگری نیز برای تضاد برشمرده‌اند که در این نوشتار مجال پرداختن به آنها نیست. مثلاً صفوی تضاد را تحت عنوان تقابل معنایی بررسی نموده انواعی را برای آن برمی‌شمارد از جمله: تقابل مکمل، تقابل جهتی، تقابل واژگانی، تقابل ضمنی، تقابل متقاطع، تقابل خطی... (صفوی، ۱۳۸۵: ۷۵).

نمودار انواع تضاد:

- ۱- تضاد وجودی: کلماتی که وجود یکی وابسته به عدم وجود دیگری است و بین آنها درجاتی وجود ندارد.
- ۲- تضاد وارونه: تضادی که رابطه تضاد بین مفهوم یک واژه و واژه دیگر در مورد عکس آنها نیز صادق است.
- ۳- تضاد مقطعی: تضاد بین جفت واژه‌هایی است که در یک زمان و مقطع محدود چنین رابطه‌ای با هم دارند.
- ۴- تضاد جنسیتی: تضاد بین دو جنس از یک گروه با این شرط که آن گروه فقط دارای همان دو جنس باشد.
- ۵- تضاد معنایی: تضاد بین کلماتی که در معنی ضد هم هستند و همیشه و تحت هر شرایطی این رابطه را حفظ می‌کنند.

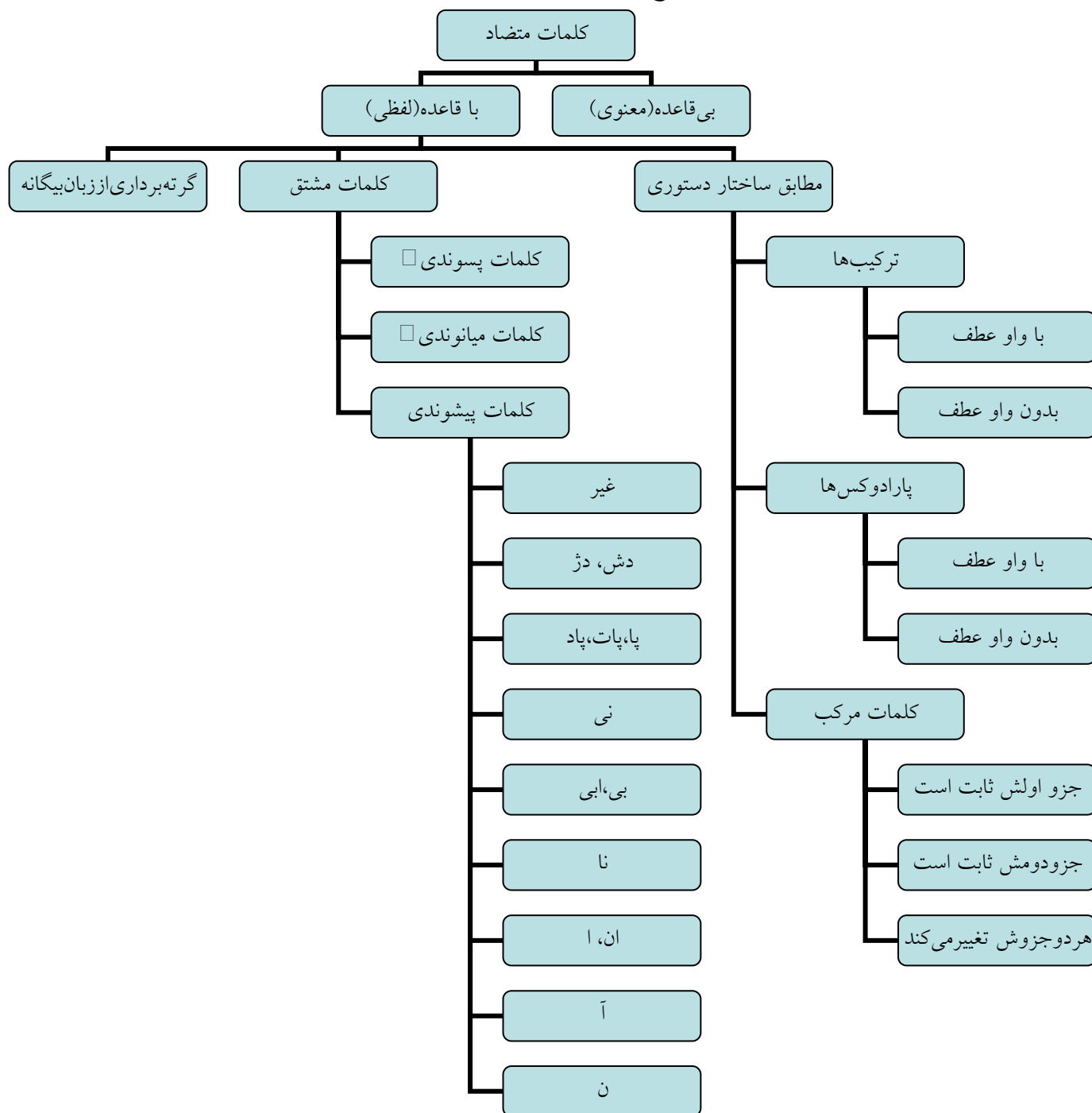
- ۶- تضاد رفتاری، آن است که عملی خلاف عمل دیگر باشد، تجلی این تضاد بیشتر در صفات است.

۷- تضاد مدرج: جفت واژه‌هایی دارای این نوع تضادند که در دو انتهای طیفی از مفاهیم مربوط به هم، اما درجه بندی شده قرار گیرند.

۸- تضاد یک جانبه: تضادی بین دو واژه که یکی از آنها بر دیگری تأثیرگذار باشد و این رابطه یک جانبه است.

۹- تضاد کاربردی: جفت واژه‌ای که نه از حیث لفظ و نه از حیث معنی ضد هم باشند؛ بلکه در کاربرد بین اهل زبان به عنوان ضد هم شناخته شده‌اند.

نمودار ساختمان انواع کلمات متضاد



کلمه "بدون" حرف اضافه است و چون به عنوان پیشوند کاربرد ندارد در این مقاله موضوعیت ندارد. البته برخی از پیشوندهای منفی‌ساز در جملات دیگر می‌توانند به عنوان حرف اضافه دوم به کار روند؛ ولی از آنجا که موضوع بحث ما پیشوند است، از شمول بحث خارج می‌گردد؛ زیرا "بدون" همیشه حرف اضافه است و هیچگاه به عنوان پیشوند به کار نمی‌رود. در کتاب فرهنگ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی که اختصاصاً به کاربردهای پیشوندها و پسوندها پرداخته شده هیچ اشاره‌ای به کلمه "بدون" نشده است. خطیب رهبر حتی ذیل حروف اضافه و ربط نیز ذکری از آن ننموده فقط در اشاره‌ای کلمه "بدون" را معادل "غیر و جز" آورده است.

همایونفرخ ذیل "بدون" نوشته است: این کلمه یا حرف را به جای "بی" استعمال می‌کنند؛ ولی این کلمه فارسی نیست و شاید از عربی گرفته شده باشد و "ب" در اول آن درافزوده‌اند. در نوشته‌ها و اشعار فصحای قدیم دیده نمی‌شود و نتوانستیم شاهدی از یکی از فصحا برای آن بیابیم و شاید از استعمال آن دو سه یا پنج قرن بیشتر نگذشته باشد و حتماً به صورت اضافی به کار می‌رود (همایونفرخ، ۱۳۳۸: ۷۲۵).

مؤلف "دستور مختصر تاریخی زبان فارسی" معتقد است، کلمه "بدون" متمم قیدی می‌سازد و تحت تأثیر ترجمه از زبان‌های فرنگی به وجود آمده است. مثل: بدون اجازه؛ بدون واسطه؛ بدون کاربرد؛ بدون فکر و... (فرشیدورد، ۱۳۸۷: ۱۹۰).

نتیجه

- ۱- در زبان فارسی کلمات متضاد کاربرد فراوان و ساختارهای متفاوتی دارند که چون به طور تجربی از کودکی با آنها مانوس بوده‌ایم هنگام یافتن یا کاربرد آنها کمتر دچار درنگ یا لغزش و خطا می‌شویم؛ ولی هنگام آموزش به غیر فارسی‌زبانان گاهی با مشکل روبه‌رو می‌شویم.
- ۲- در تشخیص واژگان متضاد، کاربرد اهل زبان اولین و مهم‌ترین معیار و محک است؛ زیرا ممکن است، در بین اهل زبان جفت واژگانی به عنوان متضاد به کار روند که برای غیر اهل زبان تشخیص تضاد آن ممکن نباشد. در اینگونه واژگان در ظاهر لفظ و معنای واژه هیچگونه تضادی دیده نمی‌شود و فقط معیار اهل زبانند.
- ۳- ساختمان واژگان متضاد از قانون و نظام خاصی پیروی نمی‌کند. اگر چه برخی از ساختارهای آن قیاسی است و می‌تواند الگوی مشترکی داشته باشد اما در اکثر موارد اینگونه نیست و حالت سماعی دارد.
- ۴- متضادهای سماعی سه دسته‌اند، متضادهایی که یک جزء ثابت دارند، متضادهایی که هر دو جزءشان متغیر است و متضاد های ترکیبی که نوع اخیر خود به دو دسته همراه با واو عطف و بدون واو عطف قابل تقسیم‌اند.
- ۵- کلمات متضاد باید در تمام مشخصه‌ها با هم یکسان باشند به جز یک مشخصه. پس اگر جفت واژگانی در بیش از یک مشخصه با هم اختلاف داشته باشند، نمی‌توانند با هم رابطه ضدیت برقرار نمایند.
- ۶- رابطه تضاد اعم از نفی است. به عبارتی تمام کلمات منفی با هم رابطه ضدیت دارند؛ اما تمام اضداد نمی‌توانند رابطه نفی برقرار کنند. رابطه تضاد و نفی عموم و خصوص مطلق است.
- ۷- برخی از جفت واژه‌های متضاد تحت تأثیر زبان عربی ساخته شده‌اند. مثلاً در زبان عربی ساختار "اسم فاعل" و "اسم مفعول" می‌توانند نسبت به هم ضدیت داشته باشند. مثل "ظالم" و "مظلوم". اما در همین ساختار واژه‌هایی هستند که رابطه ضدیت را نمی‌رسانند. مثل "عالم" که ضد آن "معلوم" نیست؛ بلکه "جاهل" است.

۸- در ساختار کلمات مشتق که از قانون و نظام خاصی برای ساخت واژگان متضاد پیروی می‌شود، تمام وندهایی که در ساختمان اضداد به کار می‌رود پیشوند است و در بررسی‌های انجام شده "میانوند" یا "پسوند" دیده نشد.

۹- در ساختمان کلمات مشتق هنگام ساخت متضاد گاهی تکواژ آزاد آن تکرار می‌شود و تکواژ وابسته آن متغیر است و گاهی برعکس تکواژ وابسته تکرار می‌شود و تکواژ آزاد به عنوان ضد آورده می‌شود.

۱۰- تمام کلماتی که در دستور زبان با هم رابطه تضاد دارند، می‌توانند در بدیع نیز آرایه تضاد و مطابقه داشته باشند؛ اما تمام آنچه در بدیع و در بین بدیع شناسان می‌توانند با هم مطابقه داشته باشند در دستور زبان نمی‌توانند رابطه تضاد با هم داشته باشند. مثل تضاد چهار عنصر در بدیع که در دستور زبان، دستور نویسان تضادی بین آنها قائل نیستند.

۱۱- در برخی از ساختارهای مرکب که کلمه از دو تکواژ معنی دار تشکیل شده، می‌تواند واژه‌های مشتق به عنوان ضد آن در نظر گرفته شود. برعکس این امر نیز صادق است؛ یعنی واژه‌های مشتق که ضدی مرکب داشته باشد.

۱۲- جفت واژه‌های متضاد باید حتماً از یک زبان باشند؛ نمی‌توان ضد کلمه‌ای را به زبان دیگر بیان کرد. مثل: موت و زندگی.

۱۳- گاهی اضداد در کنار هم به عنوان واژه‌های جدید در دایره واژگان زبان به زندگی خود ادامه می‌دهند و کم کم حالت یک کلمه را می‌گیرند.

۱۴- از آنجایی که بحث طباق و تضاد و پارادوکس (متناقض‌نمایی) در حوزه علم بلاغت نیز در بردارنده بحث تضاد در دستور است؛ بخصوص در مواردی که در ساخت و کاربرد تضاد باید به معنای آن توجه داشت، آشنایی با بدیع و بیان می‌تواند مفید واقع شود.

جدول آماری کتاب‌های دستوری بررسی شده و میزان پرداختن آن‌ها به تضاد

| نام کتاب | نویسنده | تعداد صفحات کتاب | تعداد صفحات پرداخته به آن | توضیحات |
|---|-------------------|------------------|---------------------------|---|
| ۱. نحو زبان فارسی (بر پایه نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی) | سیدعلی میرعمادی | ۳۵۰ | ندارد | |
| ۲. دستور زبان فارسی (بر پایه نظریه گشتاری) | مهدی مشکوه-الدینی | ۲۱۹ | ندارد | در بحث «نفی» از نشانه‌های منفی ذکر می‌کند که معنای تضاد دارند. |
| ۳. دستور زبان فارسی | پرویز ناتل خانلری | ۳۶۷ | ندارد | در بحث منفی کردن افعال چند خط توضیح ذکر کرده است. |
| ۴. شالوده نحو زبان فارسی | محمد پژوه | ۱۷۴ | ندارد | |
| ۵. از کلمه تا کلام | علی سلطانی | ۲۵۴ | ۲ خط | در بحث وضع اسمها نسبت به یکدیگر در تعریف متضاد یک "تعریف به دور" آمده است: «دو یا چند |

| | | | | |
|---|--|----------------------|--------|--|
| کلمه نسبت به هم در صورتی متضاد هستند که معانی آنها ضد هم باشد». | | | | |
| ۶. دستور زبان فارسی | مهدی معینیان | ۲۸۸ | ۲ خط | "تعریف به دور" (نظیر مورد قبل) |
| ۷. طرح دستور زبان فارسی | حسن ندیمی | ۱۴۲ | ۱ خط | تحت عنوان حالات دو کلمه نسبت به هم: «دو کلمه که در نوشتن مختلف و در معنی ضد یکدیگرند». |
| ۸. دستور زبان فارسی نوین | علی شهبازی | ۱۵۶ | ۱ خط | نظر او مثل ندیمی است |
| ۹. دستور زبان فارسی | خیام پور | ۱۹۱ | ندارد | |
| ۱۰. دستور سودمند | علی مرزبان راد | ۳۰۴ | ۱ خط | |
| ۱۱. دستور زبان فارسی پنج استاد | یاسمی، بهار، فروزانفر، قریب، همایی | ۲۷۴ | ۱ خط | |
| ۱۲. دستور زبان فارسی | خلیل خطیب رهبیر | ۳۲۸ | ندارد | در بحث پیشوندها به برخی از پیشوندهای ضدیت اشاره کرده |
| ۱۳. جمله، جمله‌واره و ترکیب | عبدالرشید صهبا | ۲۸۲ | ندارد | |
| ۱۴. نام‌ها و نشانه‌ها در دستور..... | احمد شاملو | ۱۷۳ | ۲ خط | «دو کلمه که معنای مخالف داشته باشند». |
| ۱۵. ویژگیهای نحوی زبان فارسی در نثر قرن ۵ و ۶ | مهین دخت صدیقیان | ۲۱۷ | ندارد | |
| ۱۶. دستور زبان فارسی بر مبنای نظریه ساخت‌گرایی نوین | فیض الله شریفی | ۱۸۴ | ندارد | |
| ۱۷. دستور زبان فارسی برای همه | محمد فاضل نیا | ۲۵۶ | ۱ خط | |
| ۱۸. زبان دستور | غلامرضا عمرانی | ۵۲۸ | ندارد | |
| ۱۹. دستور نو | حسن ناظمی | ۱۹۷ | ندارد | فقط در بحث نفی اشاره‌ای جزئی به حروف نفی کرده. |
| ۲۰. دستور زبان یا صرف و نحو | احمد احمدی | ۳۱۹ | نیم خط | «دو اسمی که از جهت معنی ضد یکدیگرند». |
| ۲۱. نخستین دستور | ابو القاسم پرتو اعظم | ۱۹۱ | ندارد | |
| ۲۲. دستور زبان فارسی | عبدالعظیم قریب | ۱۴۷ | نیم خط | |
| ۲۳. دستور زبان فارسی معاصر | ژیلبر لازار | ۲۳۴ | ندارد | |
| ۲۴. جمله و تحول آن در زبان فارسی | خسرو و فرشیدورد | ۵۵۶ | ندارد | |
| ۲۵. دستور تاریخی فعل (ج ۱ و ۲) | حسن احمدی گیوی | ج ۱ ۱۱۱۶ ج ۲ ۱۹۶۴ | ندارد | درباره منفی کردن فعل با نقل مطالبی کوتاه معتقد است در «نفی» معنای ضدیت نیز از فعل فهمیده می‌شود. |
| ۲۶. دستور زبان فارسی | عباسعلی مولوی | ۱۴۴ | ندارد | فقط در بحث نفی، اشاره‌ای جزئی کرده |

| | | | | |
|--|-----------------------------|-----|------------------|--|
| ۲۷. دستور زبان فارسی | محمد روایی و جهانگیر معصومی | ۱۱۶ | خط ۱ | به برخی از پیشنهادهای منفی ساز اشاره نموده است. |
| ۲۸. دستور زبان و ادبیات فارسی | عبد الرشید صهبا | ۲۰۷ | ندارد | |
| ۲۹. دستور نامه | محمد جواد مشکور | ۳۷۸ | خط ۱ | |
| ۳۰. دستور روشمند | منوچهر عدنانی | ۲۹۳ | ندارد | |
| ۳۱. آموزش زبان فارسی | یدالله ثمره | ۲۹۰ | ندارد | وی بحث هم‌نشینی کلمات را نادیده گرفته در پایان هر درس لیستی از کلمات متضاد ارائه داده که برخی در نتیجه رابطه هم‌نشینی معانی دیگری دارند. |
| ۳۲. دستور زبان فارسی کتاب حروف اضافه و ربط | خلیل خطیب رهبر | ۵۴۳ | ندارد | |
| ۳۳. دستور زبان فارسی از دیدگاه رده شناسی | شهرزاد ماهوتیان | ۳۶۵ | ندارد | |
| ۳۴. نگاهی تازه به دستور زبان | محمد رضا باطنی | ۱۹۲ | ندارد | |
| ۳۵. ظرفیت فعل و ساختمانهای بنیادین جمله در فارسی امروز | امید طبیب زاده | ۲۹۴ | ندارد | |
| ۳۶. دستور تاریخی زبان فارسی | محسن ابو القاسمی | ۴۷۶ | ندارد | |
| ۳۷. دستور مختصر امروز بر پایه زبان شناسی جدید | خسرو فرشیدورد | ۴۱۴ | ندارد | به برخی پیشنهادهای منفی و ضدیت اشاره می‌کند. |
| ۳۸. دستور مفصل امروز | خسرو فرشید ورد | ۷۰۳ | ندارد | |
| ۴۰. جمله و تحول آن در زبان فارسی | خسرو فرشید ورد | ۵۵۶ | ندارد | |
| ۴۱. دستور زبان فارسی | وحیدیان کامیار | ۱۳۰ | ندارد | |
| ۴۲. از واج تا جمله | فاطمه مدرسی | ۴۹۴ | ۲ صفحه | تنها کتابی است که بیش از همه و در حدود ۲ صفحه به توضیح تضاد و بیان انواعی از آن پرداخته است. |
| ۴۳. دستور زبان فارسی ۱ | حسن انوری | ۱۷۹ | یک خط (پیام نور) | |
| ۴۴. تاریخ زبان فارسی | مهری باقری | ۲۱۲ | ندارد | |
| ۴۵. دستور زبان فارسی ۲ | انوری، احمدی گیوی | ۳۹۳ | ندارد | |
| ۴۶. لعل پارسی | شالی بیک، قاسمی، همتی | ۲۶۶ | ندارد | |
| ۴۷. اصول دستور زبان | ارسلان گلغام | ۱۶۴ | ندارد | |

| | | | |
|--|--------------------------------------|-----|--------|
| ۴۸. کلک خیال‌انگیز ج ۳ | حمید بصیریان | ۲۶۴ | ندارد |
| ۴۹. کلک خیال‌انگیز ج ۱ | حمید بصیریان | ۳۰۳ | ندارد |
| ۵۰. دستور زبان فارسی ۲ (پیام نور) | حسن انوری | ۲۰۸ | ندارد |
| ۵۱. فرهنگ پیشوندها و پسوندهای فارسی | خسرو فرشیدورد | ۵۷۳ | ندارد |
| ۵۲. ساخت زبان فارسی | ابو محبوب | ۱۴۶ | ندارد |
| ۵۳. زبان شناسی و زبان | جولیا فالک | ۲۵۶ | ندارد |
| ۵۴. شاهنامه و دستور | محمد شفیعی | ۵۳۷ | ندارد |
| ۵۵. راهنمای دستور زبان فارسی | حسن انوری، یوسف عالی عباس آباد | ۴۱۳ | ندارد |
| ۵۶. دستور زبان فارسی | محمد جواد شریعت | ۴۶۰ | ۱۳ خط |
| ۵۷. نگاهی به زبان | یول جورج | ۲۳۵ | ۵ خط |
| ۵۸. دستور زبان فارسی (واژگان و پیوند...) | مهدی مشکوه- الدینی | ۲۴۵ | ندارد |
| ۵۹. واژه شناسی و فرهنگ نگاری در زبان فارسی | حسین وثوقی | ۲۱۹ | ۵ خط |
| ۶۰. آشنایی با معنی شناسی | کوروش صفوی | ۱۰۸ | ۳ صفحه |

پی نوشت‌ها

- ۱- تکواژ: کوچکترین واحد زبان بعد از واج است (واج: حروف الفبا (صامت) و حرکات (مصوت)) که گاهی به تنهایی معنا دارند مثل آب و گاهی در تکمیل معنای واژه‌های دیگر به کار می‌روند مثل نشانه‌های جمع یا نشانه تر و ترین.
- ۲- واژه: همان کلمه‌ای است که می‌تواند به تنهایی معنای کاملی را برساند. مثل میز، تخته، این واژه‌ها فقط از یک تکواژ تشکیل شده مثل میز. گاهی از چند تکواژ مثل کتابخانه (کتاب + خانه) دانش (دان + ش).
- ۳- پیشوند: حروف یا تکواژهای بی معنی هستند که در ابتدای واژه می‌آیند. مثل: با ادب
- ۴- پسوند: حروف یا تکواژهای بی معنی هستند که در آخر واژه می‌آیند. مثل: خوبی
- ۵- میانوند: حروف یا تکواژهای بی معنی هستند که در وسط واژه می‌آیند. مثل: رو در رو

منابع

- ۱- ابو محبوب، احمد. (۱۳۸۳). ساخت زبان فارسی، تهران: میترا، چاپ سوم.

- ۲- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۵). دستور تاریخی (مختصر زبان فارسی)، تهران: سمت، چاپ چهاردهم.
- ۳- احمدی گیوی، حسن. (۱۳۸۰). دستور تاریخی، قطره، چاپ دوم.
- ۴- _____ . (۱۳۸۶). زبان و نگارش فارسی، با همکاری اسماعیل حاکمی، یدالله شکری، محمود طباطبایی، تهران: سمت، چاپ بیست و هشتم.
- ۵- احمدی، احمد. (بی تا). دستور زبان یا صرف و نحو، مشهد: باستان، چاپ پنجم.
- ۶- انوری، حسن. (۱۳۸۷). دستور زبان فارسی ج ۱ و ۲، با همکاری حسن احمدی گیوی، تهران: فاطمی، چاپ چهاردهم.
- ۷- _____ . (۱۳۸۹). راهنمای دستور فارسی، ج ۱ و ۲، با همکاری یوسف عالی عباس آباد، تهران: سخن، چاپ اول.
- ۸- _____ . (۱۳۶۸). دستور زبان فارسی ج ۱ و ۲ (پیام نور)، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ یازدهم.
- ۹- انوشه، حسن. (۱۳۷۶). فرهنگ نامه ادبی فارسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم.
- ۱۰- باطنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). توصیف ساختمانی دستور زبان فارسی، تهران: امیرکبیر، چاپ سیزدهم.
- ۱۱- _____ . (۱۳۸۵). نگاهی تازه به دستور زبان، تهران: آگاه، چاپ دوازدهم.
- ۱۲- باقری، مهری. (۱۳۸۲). تاریخ زبان فارسی، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ یازدهم.
- ۱۳- بصیریان، حمید. (۱۳۸۶). کلک خیال انگیز، ج ۱ و ۲، قم: هاجر، چاپ پنجم.
- ۱۴- پرتو اعظم، ابوالقاسم. (۲۵۳۶). نخستین دستور، تهران: چاپار، چاپ اول.
- ۱۵- پژوه، محمد. (۱۳۴۶). شالوده نحو زبان فارسی، تهران: چاپ اول.
- ۱۶- ثمره، یدالله. (۱۳۷۲). آموزش زبان فارسی، تهران: الهدی، چاپ سوم.
- ۱۷- حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۷۶). دیوان، به تصحیح غنی و قزوینی، تهران: طلوع، چاپ دوازدهم.
- ۱۸- خطیب رهبر، خلیل. (۱۳۷۶). دستور زبان فارسی، تهران: سعدی، چاپ اول.
- ۱۹- خیام پور، عبدالرسول. (۱۳۴۴). دستور زبان فارسی، تهران: شفق، چاپ پنجم.
- ۲۰- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۲). لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید.
- ۲۱- روایی، محمد. (۱۳۶۵). دستور زبان فارسی، با همکاری جهانگیر معصومی، تهران: علوی، چاپ دوم.
- ۲۲- سلطانی، علی. (۱۳۵۴). از کلمه تا کلام، تهران: مدرسه عالی ادبیات و زبانهای خارجی.
- ۲۳- شالی بیک، محمود. (۱۳۸۳). لعل پارسی، با همکاری محمد قاسمی و اسماعیل همتی، اراک: سما، چاپ دوم.
- ۲۴- شاملو، احمد. (۱۳۸۵). نامها و نشانهها در دستور زبان فارسی، تهران: مروارید، چاپ اول.
- ۲۵- شریعت، محمد جواد. (۱۳۷۰). دستور زبان فارسی، تهران: اساطیر، چاپ چهارم.
- ۲۶- صهبای، عبدالرشید، ۱۳۶۶، دستور زبان و ادبیات فارسی، تهران: باستان، چاپ چهاردهم.
- ۲۷- شفیعی، محمد. (۱۳۷۷). شاهنامه دستور، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- ۲۸- شهبازی، علی. (بی تا). دستور زبان فارسی نوین، تهران: افشار، چاپ اول.

- ۲۹- شریفی، فیض الله. (۱۳۸۴). دستور زبان فارسی بر مبنای نظریه ساخت گرای نوین، شیراز: نوید، چاپ اول.
- ۳۰- صدیقیان، مهین دخت. (۱۳۸۳). ویژگیهای نحوی زبان فارسی در نثر قرن ۵ و ۶، تهران: معراج، چاپ اول.
- ۳۱- صفوی، کورش. (۱۳۸۰). از زبان شناسی به ادبیات، تهران: سوره، چاپ اول.
- ۳۲- _____ . (۱۳۸۵). آشنایی با معنی شناسی، تهران: پژواک کیوان، چاپ اول.
- ۳۳- صهبا، سید عبدالرشید. (۱۳۷۲). جمله، جمله واره و ترکیب، تهران: گلبهار، چاپ اول.
- ۳۴- طیب زاده، امید. (۱۳۸۵). ظرفیت فعل (و ساختمانهای بنیادین جمله در فارسی امروز) تهران: مرکز، چاپ اول.
- ۳۵- عدنانی، منوچهر. (۱۳۸۲). دستور روشمند دستور زبان فارسی فشرده، نموداری، تهران: ثالث، چاپ اول.
- ۳۶- عمرانی، غلامرضا. (۱۳۸۳). زبان دستور (۴۴ مقاله درباره دستور جدید)، تهران: لوح زرین، چاپ اول.
- ۳۷- فاضل نیا، محمد. (بی تا). دستور زبان فارسی برای همه، تهران: سعدی، چاپ اول.
- ۳۸- فالک، جولیا اس. (۱۳۷۲). زبان شناسی و زبان، ترجمه خسرو غلامعلی زاده، مشهد: آستان قدس، چاپ دوم.
- ۳۹- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۱۴). شاهنامه فردوسی، ج ۱ تا ۹، تهران: چاپ بروخیم.
- ۴۰- فرشید ورد، خسرو. (۱۳۸۶). دستور مفصل امروز، تهران: سخن، چاپ اول.
- ۴۱- _____ . (۱۳۸۲). جمله و تحول آن در زبان فارسی، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
- ۴۲- _____ . (۱۳۸۶). فرهنگ پیشوندها و پسوندهای فارسی، تهران: زوار، چاپ اول.
- ۴۳- _____ . (۱۳۸۸). دستور مختصر امروز بر پایه زبان شناسی جدید، تهران: سخن، چاپ اول.
- ۴۴- قریب، عبد العظیم. (۱۳۲۵). دستور زبان فارسی، تهران: علمی، چاپ بیست و دوم.
- ۴۵- _____ . (۱۳۵۰). دستور زبان فارسی، با همکاری ملک الشعرا بهار، بدیع الزمان فروزانفر، جلال الدین همایی، رشید یاسمی) تهران: چاپ اول.
- ۴۶- گلفام، ارسلان. (۱۳۸۶). اصول دستور زبان، تهران: سمت، چاپ دوم.
- ۴۷- لازار، ژیلبر. (۱۳۸۴). دستور زبان فارسی معاصر، ترجمه مهستی بحرینی، تهران: هرمس، چاپ اول.
- ۴۸- ماهوتیان، شهرزاد. (۱۳۷۸). دستور زبان فارسی از دیدگاه رده شناسی، ترجمه مهدی سمائی، تهران: مرکز، چاپ اول.
- ۴۹- مدرسی، فاطمه. (۱۳۸۷). از واج تا جمله، تهران: چاپار، چاپ دوم.
- ۵۰- مرزبان راد، علی. (۱۳۵۸). دستور سودمند، تهران: دانشگاه ملی ایران: چاپ اول.
- ۵۱- مشکور، محمد جواد. (۱۳۴۶). دستورنامه، تهران: شرق، چاپ پنجم.
- ۵۲- مشکوة الدینی، مهدی. (۱۳۶۶). دستور زبان فارسی (بر پایه نظریه گشتاری)، مشهد: دانشگاه فردوسی، چاپ اول.
- ۵۳- _____ . (۱۳۸۶). دستور زبان فارسی (واژگان و پیوندهای ساختی)، تهران: سمت، چاپ دوم.
- ۵۴- معینان، مهدی. (۱۳۷۰). دستور زبان فارسی، تهران: معینان، چاپ ششم.
- ۵۵- مولوی، عباسعلی. (۱۳۶۶). دستور زبان فارسی (تجزیه و ترکیب با جواب)، تهران: اتحاد، چاپ یازدهم.

- ۵۶- میرعمادی، سیدعلی. (۱۳۷۶). نحو زبان فارسی (بر پایه نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی)، تهران: سمت، چاپ اول.
- ۵۷- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۷۳). دستور زبان فارسی، تهران: بنیاد و فرهنگ ایران، چاپ چهاردهم.
- ۵۸- ناظمی، حسن. (بی تا). دستور نو، تهران: شرق، چاپ اول.
- ۵۹- ندیمی، حسن. (۱۳۵۳). طرح دستور زبان فارسی، تهران: رز، چاپ اول.
- ۶۰- وثوقی، حسین. (۱۳۸۲). واژه‌شناسی و فرهنگ‌نگاری در زبان فارسی، تهران: انتشارات باز، چاپ اول.
- ۶۱- وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۸۵). دستور زبان فارسی، با همکاری غلامرضا عمرانی، تهران: سمت، چاپ هشتم.
- ۶۲- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۶). فنون بلاغت و صناعات ادبی، قم: ستاره، چاپ سیزدهم.
- ۶۳- همایونفرخ، عبدالرحیم. (۱۳۳۸). دستور جامع زبان فارسی، تهران: علمی، چاپ دوم.
- ۶۴- یول، جورج. (۱۳۸۶). نگاهی به زبان (یک بررسی زبان‌شناختی)، ترجمه نسرین حیدری، تهران: سمت، چاپ هفتم.